

و همچنین در سینه و ستان اکثر مقیدان در او محسوس زیاد عارض میشود زیرا که خوردن اغذیه حیدیه و هوا که و ترکار بهای تازه در محسوس ایشان را میسر نمیشود و کما نقرای بنود را که برای دیدن معاینه نمودن در روز و دراز میکنند باز مغلسی غذای حیدیه یا بند و اکثر در حالت گرسنگی بسر میکنند یا غذای یا بس نخورند هم این مرض پیدا میشود و همچنین مغلسان که در شهرهای بزرگ که آنجا هر تنی زیاده گران بها بود سکونت در زندان ناپایی اغذیه حیدیه مبتلا درین مرض میشوند العلماء علامات اینها اکثر موجود میباشد هر گاه عمورا سنان دلته های دندان این مرض را به سینه قدری بر آنها ورم گرم مائل بسیاری دیده میشود و بادی حرکت و صدمه و از مساک گرفتاری فون ازین دندان نشان جاری میشود و هوای این ایشان همیشه بد بو میباشد سبب خرابی فون و قوی نفسانی و بدی از آنها صنعت میباشد و چون مرض زیاده گردد و درین دندان زیاده میشود و برکنا به های آن غم پیدا گردد و از غم از آنها ریم بر می آید و گاهی میسوس میسوس شده خارج میشود و دندان بزودی متحرک و ساقط میشود و بعد که مرض زیاده میشود و در فون جلد و زیر آن عرق صنایع رخیه آثار سطح مائل بسیاری ظاهر میشوند و چون ازین و در آن مسا و مثانه بار بار جاری میگردد و بر ساقین بلحا ورم بطور دراپسی از رختن آب در غشای خانه در زیر جلد پیدا میشود و عضلات که بر سر فون قریب که اند متورم میشوند و اگر تراش یا زخم قلیل در جلد آنها برین آید مندل نمیشود و باقی میماند و سبب غلبه میشود و از آمدن خون حیدیه در آن انگور پیدا نمیشود بلکه آنچه فایرن و لا اگر سان کونس برای اندام زخم نکور میزند از آن سبب ریشه پیدا نمیشود و در عروق صنایع باز نخبه با میگردد از نخبه زخم غم نکرده و روز بروز نخبه میشود و هم درین مرض اکثر چیز همیشه پیدا میشود و از آن به نوبتاری صحت حاصل گردد و چون مرض زیاده ماند و مزمن شود از آن ورم جاری که از ضعف و خرابی خون و صنعت بدن در حائضاتس فخر و غیره پیدا میشود و نجا هم در اعضای باطنه مثل ریه و کبد پیدا میشود و گاهی در خریطه غشای آید ازین مثل غشای بیرونی قلب یا در غشای پلورا یا در غشای باریکون که آب میریزد و سبب آن درین بلاک میشود و اگر ازین بلاک نکرده از صنعت دل و مانع بادی حرکت غشی پیدا کرده و فتنه میدهد یا سبب ازین بادی ضعف و کمزوری بلاک میگردد و هر گاه درین مرض ورم جاری شود در کدام عضو در آن وقت البته تب حادث میشود و در غیر حالت ورم درین مرض حشایی باشد و بدن مرضی هم زیاده لاغر گردد و همچنین قوت باطنه که صدی هم زیاده ضعف نمیشود بلکه آنچه میخورند ختم میکند و در افعال مرغ هم بجهت اختلال یا فساد عقل درین مرض نیباشد و اگر مرض تا حد غایت خود نرسیده باشد بلکه مبتدی یا در وسط باشد و علاج صحیح میسر شود مرض صحت هم باید علاج اول سبب مولد و اسباب معینه را دردیافته در پی دفع کردن آن شوند من بعد اغذیه حیدیه و ترکار بهای تازه آنچه میسر شوند خصوصاً آلو و گل کوبی و بیخ شلم و ترب تازه و هوا که و قیقه مثل لمبوی شیرین و نارنگی و چکبدره و لمبوی ترش بخوراند و اگر تره با و ترکار بهای تازه میسر نشوند آب میوه کاغذی از نیم اونس تا یک و نس همراه آب ساده بنوشانند و نوشانیدن شیر تازه درین مرض بسیار مفید است و همچنین

خود نیز نغمه سپاه و راب که نغمه خام است بعضی معنی میدارند و از او بر سائیک ایستد همراه که در امراض مسهل
 پلاس با بی تا پلاس یا پلاس سائیکس با بکلانچ در خون ماند بنوشانند اما آنچه از پاشات که در خون نمی ماند بلکه همراه
 خود چیزی از خون اخراج میکنند مثل سلفیت آف سووا یا سلفیت پلاس یا فاسف آف سووا یا فاسف آف پلاس
 پس از نوشانیدن آنها امتناع واجب آنست که آنها مضر میشوند و نذر بیخه اسهال و اور از خود هم خارج میشوند و ایضا با نوزاد
 نایت خون را ضعیف میسازند و ایضا ننگ اسفیل نوشانیدن درین مرض بسیار مفیدست که تقویت خون و عروق هر دو از آن
 حاصل شود و هم فری ایت کین سائیکس تولید دم زیاده نافع می آید و همیشه درین امراض صاف دارند و جلد درین
 هم خوب صاف دارند و در هموای صاف گردانند خواه سوار کرده یا پاده و برای دفع کردن عفونت که سائیکس میگفت پلاس
 برشته نهند یا آب کاربوکالک الکولت بر آن اندازند و برای تقویت لشم کاسکاک نقره محلول با آب که پنج گری از آن در یک انش
 حل کرده باشند یا شب بانی محلول با آب برشته طلا سازند و فکس و ایضا با پدانت که ششمه امراض معدوده یا امراض
 رموی که بحسب مورب فاد و خرابی خون پیدا میشوند و با سم خاص موسوم اند بحسب تقویت سبب بحسب اصطلاح اطباء است
 بحسب حقیقت هم بحسب حقیقت کدام مرض نیست که در آن در خون کدام تغییر از مجری صحت واقع نشود لانه هو الاصل
 و العادة فی البدن و بنا بر این بر جمیع امراض نکلن بست که مرض رموی صادق آید با بکل ازین امراض آنچه بحسب ترتیب
 موافق کتب عربی طیبیه لائق ذکر در ذیل امراض خاصه بوده مثل بیضه و استسقا و مرض گلازه کرده و مرض کچینکه و غیر آنها را
 در کتاب امراض خاصه بر جای ترتیب کتب امراض موافق کتب طیبیه عربیه مذکور ساختم و آنچه از امان کتب یافته شدند
 و ظهور آنها منقض کدام عضو خاص بنوع آنها را در اینجا بنوشتم که محل ذکر امراض عامه است و چونکه ورم شرابین وسیع
 شدن آنها ورم آورده هم از امراض عامه اند اما آنچه بعد ذکر مطلق او را مخرج باره و دیگر امراض رموی مصطلحه آنها را هم
 ذکر کنم تا مناسب مقام باشد و کما فی فصلی که در ورم شرابین و چونکه قبل بیان مقصود دانستن حقیقت شرابین
 ضرورت است لذا اول بیان تشریح کرده بعد ذکر ورم آن کرده خواهد شد بدانکه شرابین عضوی است بمحوت طولی و
 طبقات لشم و کارش نیست که خون را از دل برای تغذیه جمله اعضاء جمیع بدن میرساند و از زبان انگریز
 آرثری بفتح الف و سکون رای همله و فتح تالی هندی و کسر رای همله و سکون یای ثناءه تحتانی میماند زیرا که در لغت
 که یک آیر بفتح الف و کسر یای ثناءه تحتانی و سکون رای همله یعنی هو او ثرائن بفتح تالی هندی و رای همله و سکون
 الف و کسر یای ثناءه تحتانی و سکون نون یعنی بودن اندرون جسمی است و مراد از آن بودن هو او ان محتوت و وجه
 این بیان هم آنست که چون قدمای یونانیین در تشریح بعد الموت همیشه شرابین را حالی یافته اند تا دانسته بودند که
 روح که پیش نشان جسم هوایی بوده وقت حیات درین اعضاء میماند پس آرثری یعنی جسم ملوان هو او را نام کردند با کمال وقت
 تشریح شرابین مرکب از سه طبقه غشای یافته میشود که یکی از آن زیر همه و آن داخلی است و یکی در میان هر دو و آن غشای

فصل در کتب عربیه در ورم شرابین

متوسط است و یکی بالای هر دو که ملاقی بطم است و آن ریشهای خارجی موسوم است و غشای داخلی آنهم که کلبه و غشای ظهور
دو تا دیده میشود یکی از آن داخلی و دیگری خارجی توی داخلی آن بسیار رقیق و رختنده و لیس مثل غشای آبدار است و یکی از آن
رقیق بسیار رقیق است که بر جلد بیرون میباشد آن بزرگ خوردین محسوس میشود و غشای خارجی آن قدری غلیظ و در آن
در طول ریشه های لحمی لاسک یعنی از جلدن آنچه هر که در طول خود کم و زیاد میشوند و ریشه های غشای متوسط شریان هم دو تا است
یک توی آن که در جانب باطن ملاحظه است یا غشای اعلی شریان در آن ریشه های لاسک زیاد اند و توی دیگر آن
که بالای توی اول بود متبج از عضلات قابضه بی اختیاریه است و طبقه غشای ثالث شریان که طبقه خارجی است از غشای
خارج دار و ریشه های لاسک متبج است و این طبقه غشای بیرون هر دو طبقه دیگر که طبقه متوسط و طبقه داخلی اند زیاد غلیظ است
لیکن غلط آن در جسم شریانیکه زیاد غلیظ و صغیر نباشد بلکه متوسط در کبر و صغیر اند زیاد میباشد اما در شریان کبک شریک
آوردن و غیره پس در ریشه های متوسط زیاد غلیظ میباشد و آنچه شریان صغیر که در داخل و خارج میروند آنها
طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار با یک میباشد زیرا که درین عروق بسبب نبودن حرکت ضرورت اینها قلیل است
و چون که شریانین داورده با هم متصل از یکدیگر شده و عضلات بدن میروند لذا ما دام که اینها کبار میباشد
هر دو در غلاف غشای پیچیده و در عضلات داخل میشوند تا در محل خود قائم و محفوظ بمانند و غلاف اینها هم از غلاف
عضلات میباشد که آن از غشای ریشه دار بود و در این غلاف غشای خارج هم میباشد که بسبب آن غلاف غشای
ریشه دار با عروق و شریانین میچسبند و بر آنها قائم و محافظت میکند و گاهی درین غلاف همراه شریان و ورید ریشه که نام
عصب هم شریک گشته در بدن میسرود و چون شریانین داورده کبار منقسم و متفرع بر شاخهای صغیر میشوند درین
وقت این غلاف بر آنها معدوم میگردد و طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار رقیق میشوند و چون در کوچکی این شاخهای
صغیر عروق شعیر رسند درین وقت فقط یک توی رقیق و رختنده که مثل غشای آبدار اندونی که در طبقه غشای
داخلی شریان بوده باقی بماند و غشای بیرونی آنهم که در آن ریشه های لاسک بود زفانی میشود و برای تغذیه شریان در
هر شریان گاهی خود شاخهای صغیر آن که از فروع متوسط است میروند یا شاخهای باریک که از شاخهای متوسط
شریان دیگر پیدا شده باشند در غلاف شریان مذکور و اندرون جرم آن داخل میشوند و بعد تغذیه شریانین
خون سیاه آنها باریکه شاخهای صغیره او را که از شاخهای صغیر شریانینی غاذیه بهر شریان پیدا شده اند از شریان
خارج میشود و ریشه های عصب پهنی باریک برای رسانیدن قوت حرکت بی اختیاریه و هم ریشه های بعضی اعصاب نخاعیه
برای رسانیدن قوت حس در عضلات شریانین می آیند و تا اینجا از شریک شریانین آنچه که در غلاف آن ضرورت است که
تا اکنون بداند که در شریان هم گاهی در هم پیدا میشود چنانکه در دیگر اعضا ملاحظه میشود و در شریان را بغت گزیری
از بیرون نیست و ملاحظه و سکون را می طلبد و فتح تهای بنده و سکون یا ای نشانه تها بی کسر را می موهله و سکون یا

نماید که تنگنای مکه برای سبب می رسد که بین مصلحتی ورم شریان نامند لیکن ورم شریان در حال حیات گت
 محسوس میشود و تشنگ بعد الموت البته ظاهر میگردد و همچنین این ورم در حله شرایین عام نمیشود بلکه در بعضی خاصه
 شریان آورده که شریان عظیم ثابت از ایسر قلب است پیدا میشود و این ورم هم گاهی اکیوت یعنی حاد و قوی الاغراض
 و زمانه که آن یک یعنی نرسن حقیف الاعراض میباشد اما هرگاه حاد بود پس مشابه ورم غشای داخلی بطن قلب که آنرا
 اندوکار می گویند میباشد یعنی درین طبقه غشای داخلی شریان غلظت و زیادتی مقدار ولینت و اختلاف در ارتفاع
 انقباض سطح باطن آن سبب سختی فالبرن حادث میشود و گاهی وقت تشنج دیده میشود که این فالبرن در میان طبقه داخلی
 و متوسطا یعنی بزیر طبقه داخلی ریچ میگردد اما هرگاه ریچ از فالبرن در نجا و عضوی پیدا میشود اکثر این ریچ بلخون در شرایین سفار این
 عضو میرسد و از آن شرایین سفار این عضو که در آن ورم شریان کبیر پیدا شده بود میسرود و میشود و از آنجا که آنرا بنوزم
 یا مار تکی گیش یعنی فساد عضو پیدا میشود و هم شراییکه در آن ورم حاد پیدا شده در آن دوران خون بند میشود زیرا که از ورم راه
 جریان خون بند می شود و هم این شرایان سخت میگردد و سبب اینکه خون در آن نجر شده چون آن باقی نموده مثل حصص
 جسم مصمت میگردد و در حس لسن چون قبیله مونی محسوس میشود السبب اکثر از رسیدن صدمه قوی یا زخم شریان و گاهی
 سبب رو مانیزم هم این ورم پیدا میشود و علامات هرگاه در آ آورده این ورم پیدا شود علامات ورم غشای
 داخلی بطن قلب مثل کمی و درد در مفاصل و قلق و کرب و ضیق نفس پیدا میشود و تقریر در ورم شریان و ورم غشای
 داخلی بطن قلب به نتواری کرده میشود زیرا که اکثر درین ورم با ورم غشای داخلی قلب یافته میشود و در استن آن در حیات
 و نتواریست لیکن هرگاه آلا استن کوب را که مقیاس الصوت است بر اول مفصل عظام صدر که زیر مفصل تر قوه است
 نهاده نشوند آوازی غیر طبیعی مثل آوازی که در ورم غشای باطنی قلب شنیده میشود مسوم میگردد و سبب این آواز
 غیر طبیعی آنست که چون در نجا در طبقه غشای داخلی شریان ورم در سطح آن خشونت و اختلاف در ارتفاع و
 انقباض پیدا میشود پس هرگاه خون در دوران خود در نجا ازین موضع مختلف الارتفاع و الانقباض مریکند
 از اصطکاک و ملاقات آن این جای مختلفه این آواز غیر طبیعی پیدا میشود اما فرق بین آنها آنست که در ورم غشای باطن
 قلب این آواز بر محل دل شنیده میشود و درین مرض بر تمام خاص صدر که مذکور شد و اینجا شریان مذکور زیر صدر
 میباشد مسوم میگردد و هرگاه این ورم در شراییکه در اعضای دیگر که اول دوران پیدا شود درین وقت در عضو که
 باشد سوزش و حرقت در آن عضو در طول آن تا جای که شریان مذکور آنجا رسیده باشد معلوم میشود و چون بر محل سوزش
 انگشت نهاده غمزه کشند بجای سوزش در در محل این شریان در طول عضو محسوس میشود و بعد چند روز بر پیدا شدن
 این علامات علامت بنوزم یعنی مندر شدن این عضو پیدا شده علامات فساد عضو مذکور ظاهر میگردد و در علاج
 علاج عام آنست که مریض را با آرام تمام بر بنگازند و بهیچ وجه حرکت ندهند و آنچه در علاج انفل میباشند

علاج

نوشته شده بجز آنکه در هرگاه این درم مزمن باشد این اکثر بعد موت ظاهر میگردد و در حیات بدستواری بران اطلاع حاصل
 میشود با بجز درین هم فائبرن در طبقه داخلی شریان میریزد چنانکه در درم حاد نوشته شده لیکن این فائبرن اکثر در نجا سخت
 میشود و بعد صلابت بر اطراف آن نرمی پیدا میکند و غشای داخلی شریان از غمزان منفر میگردد و در این فائبرن که متجز شده
 بود از آن بیرون آمده در جهت شریان داخل میشود و از آن راه آدر رفت خون مندر شده انبساط در آن پیدا میکند و در آن
 حالت را آستیگی اکتیشن بدو فتح الف و فتح سین جمله کسر فلو سکون یای ثناة تهمانی و کسر کاف و سکون یای ثناة تهمانی
 و فتح شین بجز سکون نون نامند و آن یعنی حالیه است که از حرکت خاص در آن استخوان پیدا شود و گاهی از سختی
 این فائبرن در غشای داخلی شریان و از غمزان غذا باین غشای سدا تا اینکه بعد در هر چند روز از نایابی غذا این
 غشای مرده و نرم و ضعیف گشته فانی میگردد پس بسبب آن شریان ضعیف شده از حرکت خون منق گردد یا از آمدن
 خون و منع گردد و این مرض خواه در شریان عظیم موسوم اورثا و شانهای که از آن اکثر سبب است میشود السبب
 اکثر از مرض البیون بود که برایتان یاد آید میگویند و هم در مرض نفوس آتشک پیدا میشود و سبب این امراض
 برای این مرض باشد بر از زیاد حرکت و مستعدت بدن یا از مساعد شدن بر منازل مواضع عالی که سبب آن
 حرکت زیاد شود اعانت و استداد از اند برای حدوث این مرض حاصل میشود العلامات عمده علامت آن
 ضعف نبض در اقطار نشانه آنست و هم ضعف بدن و جمله قوی بدنی و اکثر علامات اینمیا یافته میشوند العلامات
 علاج عام آنهم آرام رسانی مرطوب لیل و باز داشتن آن از جمیع حرکات است باقی علاج اینمیا نماند **فصل**
 نوزدهم در انورزم و آن فتح الف و سکون یای ثناة تهمانی و منم نون و سکون و او کسر برای و سکون زای تهمانی
 و میم آنست که شریان در جای خاص نهر وسیع و کبیر گردد و در آن وسعت شریان و حرکت ضربانی موجود بود
 و آن برد و قسم است یکی آنکه در میان در محل خاص از هر جانب خود وسیع و کبیر شود دوم آنکه در یک جانب خود وسیع و
 بیز گردد و از دیگره جانب بر تدریجی باشد و فرق بین اینها آنست که در قسم اول غشای داخلی آن محفوظ از انشقاق
 باشد و در قسم ثانی غشای داخلی آن در جایی که وسیع شده منق میشود و گاهی نوبت انشقاق تا طبقه غشای
 متوسط هم میرسد و فقط یک طبقه خارجی شریان باقی بماند و این مرض اکثر بعد گذشتن چهل سال از عمر عارض میشود اما
 در اشخاص خندی و فوجی بسبب پوشیدن لباس غیره اشیای که بر بدن تنگی می آید و از آن منفر شدن این
 عروق شود قبل چهل سال هم پیدا میآید و در هم این مرض بگردان نسبت زبان زیاد میشود السبب عام آن
 یاده صرف کردن در وقت بزیستی است که از آن حرکت دل قوی و کثیر شده خون را بقوت از خود دفع کند و
 از آن خون در شریان زیاد و بقوت آید و گاهی از رسیدن صدمه قوی هم طبقه غشای داخلی شریان منق میگردد
 همیشه در مریض شریان که در مرض البیون یوریا یا نفوس یاد آتشک میشود هم این مرض پیدا میکند و العلامات

فصل نوزدهم در انورزم

تفاوت در احوال و اقاوات کاتبه

از نور زرم هر کدام شریان پیدا شود عموماً از علامت مثل ایست که در راه شریان مذکور زیادتی مقدار در وقت سلسله پیدا میشود
 و درین سلسله هم وقت حرکت قلب منبسط حرکت ضربانی در عرض و ارتفاع و انقباض محسوس میشود و چون دست بر آن
 نهاده احساس کنند وقت آمدن خون در آن صدمه حرکت خون که از داخل شدن خون در آن پیدا میشود زیر دست
 محسوس میگردد زیرا که آنچه خون در شریان مذکور از دل بی آید زیادها اثر وقت آن در نجا سبب منقبض عضله و انقباض
 که از این نور زرم پیدا شده صورت میشود و چون استیثیس کوب یعنی آنکه مقیاس الصوت را بر آن نهاده بشنوند آواز غیر طبیعی
 حرکت دم که در اندک و کاروی طبع محسوس میگردد شنیده میشود و این آواز مشابه باوازی است که از منفذ زگران وقت دم
 دادن بر می آید و چون که هر سلسله و منحنی مثل سرطان و غیره که هر کدام شریان بدن واقع شود وقت حرکت شریان از
 زیر آن در آن هم حرکت و قدری آواز غیر طبیعی دم محسوس میشود که از نفوذ فیما بین حرکت این نور زرم و حرکت این نور زرم و
 حرکت سلسله مذکور ضرب و دست و تفرقه باین نحو کرده میشود که اگر سلسله یا منحنی غیر این نور زرم باشد در آن حرکت شریان
 در ارتفاع و انقباض تنها پیدا میشود و سلسله و منحنی مذکور در عرض خود وقت حرکت و سطح نگردد چنانکه در این نور زرم وقت حرکت
 وسعت در عرض هم دیده میشود زیرا که در این نور زرم خون هر بار بی آید و در سلسله مذکور خون وقت حرکت شریان در جرم آن
 نمی آید فقط از حرکت شریان مثل آنکه بقیه در آن حرکت پیدا میشود و این نور زرم اکثر چپ را جدا آورده تا پیدا میشود از آن
 در حقیقت بامی آید و تا که در سینه اندر زیر که شریان ناکه از بطن ایست قلب رسته اول در جانب چپین صدر رفته قدری بلند شده
 بر صورت محراب آمده باز بطرف بسیار صدر رفته بر می آید فقا رطله نازل گشته در شکم میرسد و درین رفتار حقه صاعدان با
 استیثیس آواز و تا حقه مجرای آنرا شانس در حقیقت آواز طایفی است اما استیثیس یا اگر چنانچه آواز طایفی محراب آواز طایفی است
 مطابق واقعیت و حقه نازل آنرا درونی است و آن آواز طایفی است و حقه صاعدان جای تمام میشود که از نجا محراب شروع میشود
 و حقه نازل آن از جای مبتدی شده که (تخت) ختم گشته در جای پیام و وقوع آن در آواز طایفی است که
 که هر گاه این شریان عظیم از پرده شکم و صدر بزرگ آمده در شکم پس در نجا طایفی بقا رطله واحدی میرسد که از آن شایع
 که پیدا شده در جلیب میرود پس تا حد پیدا شدن شامخ می مذکور در نجا اکثر این نور زرم واقع میشود اما هر گاه در حقه صاعدان
 این نور زرم پیدا شود پس با دام که صغیر و مبتدی باشد بعرض آن دشوار است اما هر گاه که بزرگ شود پس درین وقت برکناره استخوان
 سینه در جانب راست صدر همانیکه مفصل ترقوه با شکم سینه است و چون جاد و ضلع از استمارع صدر یعنی اول و دوم
 با استیثیس سینه متصل شده اند در پیدا میشود و چون بر آن انگشت بند آورده چشم صمد می آید و هر گاه بر محل مذکور
 در نجا محراب حرکت کنند اگر این نور زرم منقبضت با حرکت قلب از حرکت ضربانی زیر انگشتان اینها هم محسوس میشود لیکن
 اگر در نجا محراب حرکت کنند اگر این نور زرم منقبضت با حرکت قلب از حرکت ضربانی زیر انگشتان اینها هم محسوس میشود لیکن
 نهاده بصورت صوتی آواز نوازند و این آواز در نجا محراب هم محسوس میشود و اگر کبیر بود یا

این آواز صد مرتبه مدافعت جسم آن که بسبب حرکت از متصل شدن آن ازین آله پیدا میشود محسوس میگردد و هر وقت که این نور زخم کبیر پیشتر از غمزه آن دیگر اعضای قریبه آن منغز میشوند اذیت آنها ظاهر میشود مثل اینکه در یک کبیر که در جانب راست عروق خون را از دماغ بر دل میسرمانده و همچنین در یک کبیر که از دست راست خون را در دل می آرد و هر دو در اینجا متصل با هم شده اند مستقر گشته خون را به شواری می آرد و از آن سیاهی بر وجه و بر جلد دست راست و نقل در سر و وجه و دست پیدا میشود و چشم عصب محرک پرده شکم که آرزو فرینک نژ و بلنت انگری میگویند و آن عصب مرکب است از ریشه های پنجه با گان شکم و سببی شکم از اعصاب شجاعه عروق و از گردن نازل شده از پیش حصه صاعد آورده و پرده شکم می آید و بسبب آن پرده شکم کار خود میدهد پس این عصب هم منغز میشود و از انما آن پرده شکم در جانب راست از کار خود عاجز و قاصر میگردد و از انهم و تنفس شواری ظاهر میشود و بسبب انما از ریه و اصل آن زیر این این نور زخم خون و هوا هر دو بخوبی در ریه میزنند و از آن سهولت بر نیاید پس ضیق و عسر در تنفس و گاهی ویرم ریه هم پیدا میشود و درین وقت نفث در روم ریه می آید و درین هم برمی آید و گاهی از غمزه آن دل بسوی پرده شکم میلان میکند و سر قلب بزی آمده با پرده شکم متصل میگردد و از انهم منغز میشود و از آن حرکت قلب بد شواری صادر گردد و خفقان پیدا میشود و چون طعام خورده شود از زیادتی حجم معده از استلای غذای و مستقر شدن پرده شکم نهایت اذیت و کرب در مرض پیدا میشود و هر گاه این نور زخم در آرزو صاعد که قریب شروع شدن حصه مجرای است برسد درین وقت تشنج شریان آواز که بدماغ از جانب راست رسیده و هم شاخ آن که در دست راست آمده حرکت این هر دو شریان خفی و ضعیف میشود زیرا که چون درین وقت قلب متاذی شده خون را از خود بقوت دفع میکند ازین سبب این خون در محل این نور زخم بقوت رسمی آید و قوت آن بهین جا زیاده صرفت میگردد و قدری قلیل از آن درین شاخهای مذکوره می آید ازین سبب حرکت آنها کم میشود و ضعیف میگردد و هر گاه در حصه مجرای این شریان این نور زخم واقع شود علامت عامه این نور زخم جمله موج و سیاه شدن لیکر اینجا در زیر استخوان سینه و سلطان محسوس میشود و آواز غیر طبیعی خون هم همین جا بدرین استیشن کوب پاهموع میگردد و چون اینجا انگشت زنده آواز جسم صحت از اینجا برمی آید پس هر گاه درین حصه این نور زخم جای واقع شود که از اینجا شاخ آن رست در جانب چپ بدماغ میرسد درین وقت نبض و حرکت این شاخ ضعیف و خفی گردد و درم آن لیس میشود و اگر زیاده شده اینجا تا با پای رسد که از اینجا شاخ آن از آن بدست چپ هم میرسد درین وقت نبض شریان دست چپ هم لیس و ضعیف و قلیل حرکت میشود و اینجا هر گاه از غمزه آن بر استخوان سینه میرسد این استخوان رقیق گشته و در ذات خود منجذب شده ضعیف میگردد و در آن درو شدید پیدا میشود و هم درین استخوان برآمده گاه ظاهر میگردد و هر گاه غمزه آن در جانب خلف شریان مذکور افتد و از آن قصبه منغز شود سرفه پیدا میگردد و هر گاه در شواری داخل میشود و چون غمزه آن بر مری معده افتد درین وقت آنچه غذا و آب و غیره منیوشد به شواری می رسد

و اقل می شود و هم از یادتی این اینوزم گاهی ریشه عصب که برای پیدا کردن آواز از نیوماکاشک در عضلات خنجره آمده و خنجره
 میشود و از آن گاهی استرخاد عضلات خنجره پیدا شده آواز از خلق بر نمی آید و گاهی آواز غلیظ و خشن میشود و گاهی از انماز
 این عصب چنان تشنج در قصبه پیدا میشود که مطلقا هواد قصبه نمیرود و از آن سریش پاک میگردد و هرگاه اینوزم در حصه
 نازل آن که موسوم به وی سندنگ آواز ثاقب است پیدا شود و این قسم بسیار قلیل حادث میشود زیرا که حرکت آن
 خون درین حصه به سختی و سهولت میشود زیرا که اینجا مقدار خون و هم زور و قوت خون که از دل در آن می آید کم میباشد
 چه زیاده اثر قوت طبع حصه محالی آن میرسد اما چون این قسم پدید می آید پس معرفت آن دشوار بود و مادام که مقدار آن کم
 نگردد کدام علامت خاص بر آن دلالت میکند اما هرگاه مقدارش کثیر شود درین وقت از انماز سببی نیک جابجا بر شانه
 و حنق و در حصه بسیار سینه و اینها در حصه بسیار پشت در میشود و اینها از زیاده شدن آن چون اثر غمز بقار نظر میرسد اما
 استخوان نظریین و منخذب میشوند و محل فقار از استخوان خالی میگردد و در داخل از فقار نظر شروع شده تا اصلاح و
 میرسد و همچنین اعصاب که در اینجا از نخاع میرود نیز منفر میشدند و از انماز آنها هر جا که این اعصاب میرود در آن عضو هم در
 میشود و اینها از منفر شدن ریه و ریه و از منفر شدن اصل ریه حنقی و عرقسوس فنتش الدم پیدا میشود زیرا که در قصبه به
 هم که آنهم اصل ریه است بسبب منفر شدن آن اینوزم مذکور اول صفت و کموری از نایابی غذا پیدا میشود و بعد
 آن زخم در آن حادث گردد و بعد پیدا شدن زخم در قصبه فلک است که فنتش الدم بدو سبب شود گاهی از زخمی در شکم
 که نام شریان یا ورید قصبه ریه یا از شکم فتن و زخمی شدن این اینوزم هرگاه بسوی ریه لبگافد و همچنین گاهی از خنجر
 شدن اصل ریه یا منفر شدن نیوماکاشک فساد عضو و تعفن در ریه پیدا میشود زیرا که از انماز اصل ریه خون بقدر
 کافی در ریه نمیرود و از انماز عصب مذکور قوت عصبیه که از نیوماکاشک در ریه می آید پس ازین سبب تعفن در آن
 پیدا میشود و هرگاه اینوزم در حصه شریان مذکور که در شکم زیاده شکم است پیدا شود از آن آب و امثال آن در شریان
 میخوانند و این اینوزم بجا ذات فقار نظر در وسط شکم مثل سینه محسوس میگردد و در آن حرکت ضرباتی در ارتفاع و انقباض
 و در عرض آنهم معلوم میشود و چون استنشک کوب را بر آن نهاده نشود آواز غیر طبیعی حرکت دوم مذکور در سابق از آن شنیده
 میشود و نفس شریان سابقین در آن ضعیف و قلیل میگردد زیرا که قوت حرکت خون در محل اینوزم صرف میشود اینچنان
 قلیل و ضعیف حرکت می آید تا از غمزه آنهم در عظام فقار نظر لیسیت و انقباض پیدا میشود لیکن پسندت اینوزم که در سینه
 پیدا شود و آنرا بخت انگریزی اینوزم ثوراسک گویند اینجا نقصان عظام نظر کم میرسد زیرا که بسبب لیسیت شکم
 اینها اینوزم بسوی خارج زیاده بلند میشود و هم اینجا در محل فقار نظر و بر خاصه و بالای خانه و ورک سابقین
 پیدا میگردد و این در وقت قبض شکم زیاده میشود انجام اینوزم مطابقا بد است و خاصه هرگاه در حصه پای نشسته
 این شریان که در سینه اندول قه شود بدتر است چه از غمز کردن آنها اکثر خیابان امراض و به پیدا میشوند که از آن

مریض هلاک میگردد یا از اذیت دائمی آن رفته رفته ضعیف شده میسرود و گاهی خود خرابیه اینوزم شکافته خون کثیر از آن جدا
 جاری میشود که از آن دفعه مریض هلاک میگردد چنانکه هرگاه در حوضه صاعد واقع شود اکثر آنجا ممتد است که خون کثیر
 از آن جاری شده در خرابیه دل جمع میشود و بسبب آن حرکت دل بعد و حرارت متعاقب شده مریض میسرود و هرگاه در حوضه
 محرالی اینوزم پیدا نشود از آن خون در قصبه ری بسبب پدید آمدن زخم در قصبه شکافته متن اینوزم در آن زیاد
 ریخته یا بجا نماند دم یا بشدن دخول و خروج هوا هلاک میکند یا در مری مسدود ریخته با ایجاد قلی الدم قلم میکند
 و چون در حوضه نازل آن اینوزم واقع شود درین وقت اکثر در پا که غشای آند از سر است از آن خون جاری
 میزند و از آن ریخته شده کارش متعطل میگردد هلاک میشود و هرگاه در حوضه شریان شکم پیدا شود این اینوزم
 شکافته خون را در بار لیون می اندازد و از آن از امتلا ی غشای مذکور به خون و هم از رسیدن مده منه انقباب
 خون در م حار و ان پیدا شده مریض بزودی هلاک میشود لکن گاهی از علاج هم صحت میشود علاج کلنج عام
 است که حرکت دل مریض اگر کمترین نماند این آنرا با تمام تامت در از بر بلنگ خوابانند تا حرکت بدنی بند شده و حرکت
 قلب کم شود و از اخذ چیزی خورند که مقدار قلیل آن غذای کثیر دهد و آن را هم بعد از قلیل خورند تا معده
 زیاد متلی نشود و تدارک قلیل مقدار بخورند چند بار نمایند و این انجام بهتر است که اگر غذای کثیر بکند خود
 شود و از آن معده زیاده متلی گردد و از آن نیز با کاشک سازی شده برای دفع کردن اذیت خود خون کثیر را نازل
 بطلبدین برای فرستادن خون کثیر حرکت دل زیاده میشود و مقصود کم کردن حرکت است و کمال از حرکات فغانیه
 مثل غلبه و غضب هم مریض ابا در از در چه ازین کیفیات هم حرکت قلب زیاده میشود و او چنان نوشانند که حرکت
 دل را کم کند مثل قحی شیس یا ایکونائث و نوشانیدن ایود ایید پاش از پنج گری تا پانزده گری روزانه سه بار
 باین مریض این عملت شراک سابقه علاج جدید بسیار مفید است زیرا که ایود ایید مقلل حرکت قلب و بخور با برکت
 و از آنجا دفابرن خوف اشتقاق شربان بر طرف میشود و هم در آن قوت می آید و از طرفه رفته مقدار اینوزم
 ضعیف میگردد و برای تعلیل وجع افیون خوراند و مارغیای محلول باب بند ریو زراقه سوزنی زیر جلد رسانند و
 همچنین موافق هر عرض علاج خاص آن زمان لیکن هرگاه از افتناز قصبه ری در آن تشنج قوی پیدا شده خون
 هلاکت مریض شود درین وقت چنانکه در کروب امر شکافتن قصبه کرده شده همچنین اینجا هم آنرا شکافته مجری با
 کشیدن نفس در آن اندازند و گاک هرگاه اینوزم که در حوضه محرالی شریان مذکور شود مری معده منم شده
 از دراد غذا نشواید و بزریه زراقه خذار معار رسانند در اینوزم که در حوضه صاعد شریان یا در حوضه محرالی میشود
 چندتا پیر بطور اعمال جراحی کرده میشوند یکی آنکه شاخهای شریان مذکور را که از جانب راست صدر بسوی دلم
 دست راست میروند می بندند تا در آن خون در محل اینوزم بند شود و همچنین شاخهای آنرا که از جانب چپ پینه

شکافتن شریان
 در حوضه نازل
 در حوضه صاعد
 در حوضه محرالی
 در حوضه شریان
 در حوضه مننه
 در حوضه کبد
 در حوضه ریه
 در حوضه کله
 در حوضه سینه
 در حوضه شکم
 در حوضه پا
 در حوضه دست
 در حوضه پا
 در حوضه دست
 در حوضه پا

در دماغ و دست چپ بیرونند پس میکند لیکن فاعلمین و مجربین این عمل گفته اند که در اینجا فاعلمین این عمل بطور کامل غیره
 شده و دوم آنکه در خریطه اینوزم تارهای نازک طویل دقیق را که در مقدار از نیم اونس تا یک اونس باشند کمال
 ایستکی بنویسند داخل میکنند که تارهای مذکوره اندرون خریطه آن متوی و پیچیده شده درآیند و نمایند تا آبرو نماندن
 و فائبرن چسبید و غیره شود و از آن مقدار اینوزم منفرجه و سوم آنکه سوزن در خریطه اینوزم خلا شود و یک تارسی
 در عقبه سوزن مذکوره انداخته این تار را باز بخیر برقی سپر کنند و یک بوتام هستی بر جلد بدن قریب سوزن مذکو
 نهاده یک تارسی بر این بوتام بسته زنجیر برقی را حرکت میدهند تا برق بزرگ تار سوزن و سوزن در جلد و
 خریطه اینوزم رفته با خون ملاقی شود و از آن باز بزرگ خون و لحم در بوتام هستی بسبب شدت محبت که فاعلمین بر جلد
 می آید و از آن بزرگ تارسی دیگر که متصل از بوتام هستی در زنجیر برقی می رود و همین عنوان دوران میکند و ازین دوران
 برق خون منفرجه میشود و باید دانست که آیین هر شش مذکور در اینوزم که اندرون سینه در حصه های شریان میشود و بکار می
 رود اینوزم که در حصه شریان نکمی میشود مستعمل نمیشود و در اجزای آنها در شکم غیر جائز بلکه مضر بجهت است اما تذکره
 در اینوزم حصه شریان نکمی کرده میشود و آن تدبیر چهارم از اعمال جراحی است پس آن نیست که بر این حصه شریان نکمی که
 در آن اینوزم باشد چنان اثر غمز رسانند که آمدن خون در آن بند شود و این تدبیر را در ثور اسک اینوزم یعنی آنچه در حصه
 شریان که در صدر اند واقع شود نباید کرد و در طریق این عمل نیست که رام شمی تقیل مثل قطره اسرب یا آهن یا شست بر این
 شریان نهاده و بسته بزرگیه کوز نیک که قسمتی از پنج گشت است از این چنان بنگار مضبوطند که مانع از جریان خون درین
 شریان گردد چه ازین حیله خون در شاخهای آن که در پاها رفته اند منبرود و بسبب آن در محل اینوزم هم نمی آید پس
 خونیکه در خریطه است بعد چندی منفرجه شده مقدارش منفرجه میگردد و وقت آنکه آنرا ایضا باید دانست که گاهی بلا صد و پنجم
 حرکت ضربانی در حصه شریان نکمی قریب بعد پانزده یا بیست و سه می شود مخصوصاً در نسوان و بیماریان مریض بدنه
 طعام و مریضیان مریض زمینیا و شیر یا در کسانیکه منعیف العصب باشند و سبب آن اکثر ضعف عصب سپین نخاع
 میباشد که سبب آن طبقات غشای شریان مسخری و منعیف شده از حرکت خون بزودی متحرک میشود یا عضلات
 طولی آن منعیف میشوند و عضلات عرضی تا باند در عرض خود مانند پس آنها از باده حرکت میدهند لذا این
 حرکت در اثر انقباض و انقباض زیاد می شود و در عرض زیاد وسعت نمیداشد و علامات به تمام معده یا قریب
 سهوا این حرکت ضربانی زیاد یافته میشود و این حرکت مصادف با حرکت قلب میباشد و هم این حرکت در ارتفاع زیاد
 بود در عرض کم میباشد و علامات اینوزم که در آن در هر دو قطر حرکت زیاد محسوس میشود و ایضا مقدار شریان مذکور به
 مقدار طبیعی آن میباشد در جای زیادتی در مقدار محسوس نمیشود و حرکت نبض شاخهای آن طبیعی میباشد و ازین
 در وقت میشود که اینوزم نیست چه در شاخهای شریان نیکه در آن اینوزم بوده باشد نبض چنان منعیف میباشد که محسوس

نیکو در هرگاه اثر قوت تحریک قلب در محصل این بوزن صحت می شود تا شاخه های آن نیز سرد و ایضا حرکت شاخه های آن مساوی حرکت قلب نمی باشد. فتنه اکثر العالج هر سبب که یافته شود آنرا در روز سازند مثلاً اگر از اینجای بود که آب این جز آنند حسب مناسب و اگر از بد بهیمی بود بقویت معده کوشند با آنچه در علاج بد بهیمی نوشته شده و اگر از ضعف عصب باشد او را بقیه عصب مثل لاک پیرب یا استرکنیا یا کچله خوردانند و از او به خاصه نافع با بزمین اینست که کاشک نقره ششم حصه گرین بانیم گرین بلا و ناهمه راه اکثر اکث جنبشین یا اکثر اکث بلا کسی که سستی روزانه سه بار خوردانند و از این بهتر دوی ایلی این من نیست بلکه هرگاه کاشک نقره معوی عصب سستی و بلا و ناهمه تشنج عضلات قافیه عصبه را کم میکند فتنه اکثر فصل بستم و قلیب انیش کبر فاد هم کسره لاسم و سکون بای مثانه تحتانی و سکون بای موده و رفع افت و سکون بای مثانه تحتانی و کسرتای هندی سکون بین مملد و این اسم مرکب است از قلیب که لغت گرگی یعنی در پست و امیش معنی در مریضی درم و درید اول باید دانست که هرگاه شاخه های این صفا که مثل عروق شرعی اند تمام میشوند از آنجا عروق شرعی دریدی پیدا و ظاهر میشوند و این شاخه های یدری صفا متصل شده شاخه های کبار گشته اند از انضمام و اتصال آنها و کبار مثل بیخ و زخمت پیدا میشوند و چنانکه شرا ئین در جمیع اعضا میباشند اعداد هم در آنها یافته میشوند و آنچه از آنها در داخل باطن اعضا میباشند شرا ئین میباشند و چه که در جلد شرا ئین کبار نمی باشند پس از آنجا فقط او را کبار یافته میشوند و او را در هم از سه طبقه عتشی مثل شرا ئین مرکب اند لیکن در طبقه متوسط درید ریغه های لاسک و عضلات کم میباشند اما با وصف قوت عضلات به نسبت ریغه های لاسک زیاده بودند برخلاف شرا ئین زیرا که درید ضرورت ریغه لاسک قلیل است بعد از حرکت فیه و طبقه بالای آن به نسبت هر دو طبقه دیگر قلیب و قوی است و عتشی ریغه از دران زیاده است و ریغه های عضلات هم درین میباشند و چنانکه در چشم شرا ئین عروق صفا شرا ئینی برای تغذیه آن داخل در ریغه ک دریدی برای اخراج خون سیاه از آن بسوی دل خارج میشوند همچنین در هم او را هم برای تغذیه آن عروق صفا شرعی شرا ئینی داخل میشود و عروق صفا شرعی دریدی از آن خارج میشوند و در طبقه درون او را در کبار مقامات آن در صفا صا و او را یک در دست و پا میباشند و الف یافته میشود و ذکر و الف در امراض طرفه کتابها امر درین مقامه مذکور شد من شاکر فلیح جمع الیه بالجلد او را در هم مثل شرا ئین درم حادث میشود و این درم خود بخود بلا سبب قوی که پیدا میشود السبب اکثر از رسیدن صدمه یا زخم چنانکه وقت کشادن قصد هرگاه خون ناقص بقلبت خارج گردد زیرا که قوت خروج دم نمیباشد مگر از عم دقیق و از آن اکثر درم پیدا میشود و گاهی از قطع بستن عروق هم خصوصاً وقتیکه خون ناقص بود هم پیدا میشود و گاهی از زخم لحم و دیگر اعضا که قریب درید باشند دران درم حادث میشود و هم هرگاه کدام شی ناقص مثل فالجین ناقص یا ریم سرطان یا زهر در خون رسد چنانکه در این مقامه مذکور شد

عاج شفا فیہ و انفاط کاردن

درم پیدا میشود و علامات هرگاه درم کم باشد قدری در و درم و سختی در راه عروق دیده میشود و گاهی قدری سختی هم در آن
درید متورم بر جلد محسوس میشود و همی لین و قلیل میباشد یا نوبت بحدوث تب نرسد اما هرگاه درم کم گیر و زائد باشد درین وقت
در و درم و صلابت و عمرت زیاد و تب حاد و قوی پیدا میگردد و درین وقت خون بخیر میشود و از آنجا خون صلابت در
جرم درید پیدا گردد و در و درم و غشای خاندان در لثه و در پدید میآید پس اکثر این حد رسیده خود بخود یا از علاج در
اکثر اذیت با صحت میشود لیکن سختی در آن باقی میماند و بسبب آن دوران خون طلقاً نهد یا کم میشود پس اگر مطلقاً نهد خود
بعد آن رفته رفته درید منفر میگردد و مجری آن معقول میشود و مثل سن پیره که محسوس میگردد و اگر دوران خون قدری قوی
درم در آن باقی میماند بعد چند روز ماده این صلابت در عروق بنزد شده صحت میشود و درید بر مقدار و نیست اصلی
خود می آید و اگر درم مذکور از حد معلوم هم زیاد شود تا آنکه درم کم گیر و غشای خانه دار حادث شود درین وقت درین
وزم دره دریم پیدا شده منظر میگردد و درین وقتی میشود که در خون فساد باشد که بسبب آن لایق جذب شدن در عروق
نماند پس طبیعت میخواهد که آنرا بسوی خارج دفع کند درین وقت طبقات لثه درید ضعیف و مرده شده دوران زخم پیدا
میگردد و غشیه مرده همراه ریم خارج میشود و درین وقت علامات دیگر مثل کثرت منقب مغیری لبها و نائفا فیروز
با علامات خود موجود میشود و گاهی این خون منجمد دوران خون افتاده با اعضای دیگر مثل کبد و معال و ریه مغالین
و غشای خاندان میرسد و در هر عضو که میرسد در آن ممکن است که دل پیدا شود درین وقت حالت انیمیا پیدا میگردد
و حال مریض خراب میباشد و خوف هلاکت آن غالب شود و علاج اول مریض معصوم تورم را با آرام دارند و کدام که
ازین معصوم نگیرند من امید چون سستی درم در در زیاد باشد زود بر آن چسباند و بعد آن مبروات معصوم مثل قطع برت
با آب سرد تنها یا با سرکه یا گلاب یا لاک یا لپنبه یا اسفیش بر محل جرم نهند یا آب سرد بر آن ریزانند لیکن گاهی مریض را
بارد با فصل خوش می آید و از آن متاثر می شود درین وقت اشپای عار بالشمع مثل آب گرم ساده یا انسیون یا
اکثر کاک الی ساش در آن حل کرده یا آب مطبوخ پوست خنکاش بر عضو نهند یا ادویه فلیله مثل ضماد تخم کتان یا برگ
عنب الثعلب بنز یا برگ دستوره بنز یعنی چیزها مثل یا بعضی را با بعضی ترکیب کرده بر عضو متورم نهند و آنچه اذیت محسوس
گردد بستن آن مفید است لیکن در بستن ضماد برگ جزا مثل احتیاط و نگرانی این امر ضرورت است که اگر دوران سر پدید
دور سازند من بعد اگر می باشد سهل دهند خصوصاً از ادویه که از تخم کاه بود مثل میکنشیا سلفاش یا
سلفیت آف سوڈا و غیره و اگر سلوشن انهمی را هم ترکیب سهل نشاند یا آنچه دیگر از ادویه که حرکت دل و
بدن را کم کنند همراه سهل دهند بهتر است و بعد سهل نوشتنیدن و دوا می معرق مثل لاکر ایونی یا اسفیش بهتر است
و اگر باد دوی معرق هم دوا می مقلل حرکت قلب مثل سلوشن انهمی ترکیب سازند نفع خواهد بود و اگر مریض با کرب
تعلق باشد و درین پوژد و بعضی پوژد با هم نوشته اند که تا معین بر تفریق و هم بر آمدن خواب شوند و هرگاه کمزوری

و ضعف و انفعال فیور با علامات حذو موجود شود و متویات مثل آب یخنی و آقسام شراب و کچک سنگونا نوشانند پس اگر
 مریض مجتنب از نوشیدن شراب باشد آنرا آب یخنی و طبوحت پاک و ایونی کار بناس نوشانند کانی است فکند
 و چون که در حرق مدتی هم قدری درم بالای جلد مثل شیره ظاهر میشود و بعد آن برشته بودی اذان برمی آید لهذا ذکر آن
 بعد از ارام مطلق و خاص مناسب مقام معلوم شد لهذا آنرا هم همین جا نوشتن مناسب است که ذکر کردیم فصل
 بست و کرم در ذرا کنگک یونس کبیر دال فارسی مصل و فتح رای مصل و سکون الف و کسوف اول و سکون نون کاف
 ثانی و ضم پای ثناء تختانی و سکون و او و کسوف و سکون سین مصل و این لغت است که معنی آن مار خرد چه در آن وقت
 در لغت کرم یک بمعنی حین یعنی راست و فیلس بمعنی کرم است و آنرا عربی حرق مدنی و بهدی نهر و گویند و گاسته آنرا
 قلیتر یا دی نیز بفتح فاء و کسوف و سکون یای ثناء تختانی و فتح یای ثناء تختانی و سکون الف و کسوف
 و دال هندی سکون یای ثناء تختانی و کسوف اول و سکون نون ثانی و کسوف اول و سکون نون ثانی معنی کرم است
 که بطور رشته باز یک بود و در بدین طبعه که از ملک عرب است پیدا میشود و در لغت انگلیش گنیزوم نامند و آن یک کاف
 فارسی و نون و سکون یای ثناء تختانی و فتح و او و سکون رای مصل و مصل بمعنی کرم است چه در آن ملک این
 کرم زیاده پیدا میشود و حقیقت این مرض آنست که کرم مذکور در جلد بدن از خارج داخل میشود گاهی در ملک همدستان
 یا در ملک عرب یا در ملک افریقا بطور امراض مزمنه عام میگردد و اکثر آنست که در وقت واحد یک کرم از بدن خارج
 میشود و گاهی زیاده از آنم خارج میشوند تا اینکه گاهی در وقت واحد تا چهل و پنجاه کرم بدرجیه بشود از بدن برمی آید
 بالجمله جایگاه زمین بدو نشیب باشد و آب بسبب آن در آن زیاده ماند و زمین آنجا اکثر رطب باشد آنجا این حیوان
 صغیر و بطور کچک یا بیضه حیوان میماند پس کسیکه عربان بدن بر آن زمین نشینند یا بخسپ در جلد آن این کرم در مسافت
 و مسافت عرق داخل شده در مجاری میروند و بعد غشای این مجاری را شق کرده در غشای خانه دار که زیر جلد است اخل
 میشود و در آنجا مانده غذای خود را کشیده قوی و دواز میشود تا اینکه از سه چهار آنچه گاهی تاده فت طویل میگردد و در عرض
 خود اکثر تقدر رشته منوف میباشد که در یک آنچه مسافت عرض است و چهار ازان یا زیاده از آنم داخل میشوند و گاهی
 چنان غلیظ میشود که در یک آنچه تا هشت عدد داخل میشوند و این کرم در غشای خانه دار زیر جلد یافته میشود خصوصاً آنجا
 جلد از لباس کشوف میباشد مثل دست و پا که از زمین ملاتی میشوند و همچنین در خصیصیم گاهی یافته میشود زیرا که در مکان
 اکثر چنان لباس میپوشند که ازان اکثر بیضه بیرون آمده از زمین ملاتی میشود و بسبب لطافت جلد آن در آن این کرم
 سهولت داخل میشود و امارات بعد اخل شدن این کرم در جلد تا چند ماه کدام از بیت محسوس نمیشود تا اینکه مقدار آن
 کثیر شود آن زمان قدری از بیت و درد ظاهر میشود و چون دست بر محل درد بالای جلد نهاده شخص کند زیر سرگشتان
 چیزی مثل رشته محسوس میشود و من بعد جای که درد بود و کرم و شیره پیدا شود و در ورم جای از قلع مثل از قلع و در آن

در وقت کرم در آنجا که کرم است

بعد از غسل از قفل قدری شرمی دوران نقطه سیاه ظاهر میشود و فی الواقع این سیاهی سرگرم مذکور از زیر جلد دیده میشود و با ظهور دل گاه گاهی موی سیاه هم با آنها میآید که وقت پیدایش آن ریم در او ارم میشود عارض میگردد من بعد از این حالت نیکوتر شود قدری ریم خارج گردد و بعد خروج ریم سران کرم از قبضه دل برمی آید و اگر بر سران کرم کدام صدمه رسد آن صدمت سفید متل غیر خارج نمیشود و چون بدین خورده بین این طوط را میتدوان بچه های این کرم دیده میشوند و شایسته نیست که مجری بچه های آن که قائم مقام ریم و او در این است تا سرش رسیده و از شکاف سران این مجری هم می تکانند و از آن مواد سفید که مثل شیر است سائل میگردد و علاج چون دل ظاهر شود اول علاج دل از نهادن ادویه و آموده حاره رطبه نمایند و انتظار نمایند که خود منفر شود اما گاهی هرگاه ورم و زائد و می شدید میباشند درین وقت از نشتر ریم یکشاید لیکن اولی همین است که خود منفر شدن آنرا منتظر باشند و بعد از آن از خروج ریم چون سرگرم مذکور بیرون آید آنرا در رشته ملائم بسته رشته را بر قلم کتابت نهادند و بچینه تا آهسته آهسته همراه رشته مذکور سران بر قلم مذکور آید و پیچیده شود بعد هر روز آهسته آهسته آنرا قدری قدری که بسهولت آید کشیده بر قلم مذکور پیچیده باشند تا کرم مذکور بالتام بیرون آید و سرش نشود و حال از مریض من پیدا خواهد شد و چون کرم در خانهای متعدد عشای خانه در جسم طول خود را با نخا و صور شکفته مجتمع ساخته میدارد و لذا اگر بزور و قوت آنرا بکشند گسسته میشود و با بران ضرورت که کشیدن بسیار ملائمت و آهستگی را ملحوظ دارند و یک دکتر صاحب غیر نمایند که از خوراندن حلیت در این مرض خواه بطور نیکو یا حسب یا سفوف یا حکرده یا آب سابه باشد فایده حاصل میشود چه آن قاتل این کرم است پس باید که نفیو نظیر آنرا در این امر آشنایند و امتحان نفع آن نماید بطور نفع آن همان است و نمایند و در کتب طبیه حویه در علاج این مرض زیاده اعتماد از ادویه بر صبرست که آنرا شتر با طلا استعمال میکنند و جایگاه این مرض شلیح باشد احتراز و حفظ از وقوع درین مرض باین تدبیر کرده شود که حافظ صحت در این مواضع همیشه لباس که تنقیق و قدری غلیظ باشد مثل بار کین بپوشند و تمام جسم را در لباس دارند تا جلد بدن از زمین تماس نشود و هرگاه در آب غدران آن غسل کنند بعد غسل بدن را از پارچه مالیده خشک سازند تا جلد بعد آن خوب خشک شود و کرم مذکور بیرون آید و از بدن جدا شود فقط گفتگ که فصل است و دوم در هزال و لاغری که آنرا بلغمت اگر زری است که بلغمت و نیم سکون یای مثانه عثمانی و کسر شین مجر و سکون یای مثانه عثمانی و کسر الف و سکون یای مثانه عثمانی نفع شین مجر و سکون یون نامند یعنی لاغری و اگر چه نسبت کم و هزال و کبر و مسخره را در ابدان افراد انسانی می بینیم خود را نتوانند بیابند که سبب آن یکی نسبت دیگری همین یا قضیه میباشد لیکن ازین اختلاف نسبت کسی را هرگز اولی نمیگویند بلکه هر دو کسی از مقدار طبیعی بدن و احتضای خود که حافظ صحت است و در حال صحت بر آن می ماند صغیر نشود آن زمان آنرا هزال و لاغر میگویند بالجمله اصل سبب هزال قلت غم در بدن یا صغری باشد و علت آن اکثر وقتی میشود که غم در بدن و اعضا زیاده صرف شود و کم پیدا گردد و یا پیدا شود و اگر چه غم در بدن افاده حرارت در اعضا میکند

فصل ششم در مریضه و لاغری

لیکن فائده دیگر آن اینست که مادام در عضوی مانند سیل بر آن محمودی و بسببت پیدا میشود و چون تخم کم گردد یا منقود نشود و
 تو سیل کم یاسم بوم گردد ازین سبب هرگاه تخم و دوسومت در بدن کم میشود عضلات بدن عموماً یا در عضو خاص صغیر و لاغر میشود
 بسبب اینکه سیل بر آنها کم پیدا میگردد و با جمله بنزالی و لاغری بر دو قسم است یکی آنکه از اسباب غیر مرضیه پیدا میشود و وجه
 آن صحت بدنی باقی میماند و دوم آنکه از اسباب مرضیه پیدا میگردد و همراه آن صحت بدنی باقی نمیماند اما قسم اول پس انواع
 اسباب آن متعدد و اندکی آنکه تخم در بدن صرف زیاد شود و بدل آن کم پیدا شود و قسماً هم متعدد اند یکی آنکه لاغری
 از کثرت مستقیم بدنی یا نفسانی پیدا شود بسبب آنکه در آن تحلل و تنای رطوبات زیاد میشود و بدل آن از غذای کول
 مستعد هر روز حاصل کافی نمیشود و ازین قبیل است کثرت مقاربت با عورتا کثیره که از آن تخم لاغری پیدا میشود و دوم آنکه
 بسبب یاده رسیدن برودت به بدن پیدا شود چه درین حال هم آنچه تخم کم در اعضا متجمع بود آنهم و آنچه از غذای کول
 پیدا میگردد آنهم حفظ حرارت بدن صرف میشود پس در بدن کم باقی میماند و از آن لاغری پیدا میگردد و سوم آنکه هرگاه
 از خوردن از زیاد ناست اطفال یاده میشود لاغری طاری میگردد زیرا که درین وقت هم تخم زیاد صرف میشود برای پدید آوردن
 سیل و اعضا ساسه آن دوم آنکه حرکات بدنی بر اعتدال باشند لیکن غذا کم خورده شود یا غذای که سول تخم و دوسومت
 کم خورده شود یا قسم آنهم متعدد اند یکی آنکه غذا کم یا بدی خورده شود چنانکه در اوقات گرانی و ذایای غله و در محبس و مبتلا شدن بلی
 فقر و افلاس لاغری طاری میشود و دوم آنکه بسبب سن پیری لاغری پیدا میشود بسبب اینکه درین وقت طعام و دوسومت
 هر دو کم خورده میشود سوم آنکه بسبب صوم بدن لاغر میشود سوم آنکه از خوردن بعضی اشیاء جنرال پیدا میشود و اقسام آنهم
 اند یکی آنکه از نوشیدن آب و یه مسهل در حال صحت هم بدن لاغر میشود بسبب آنکه از آن در رطوبات دوسویکه ماده غذای اعضا اند
 نقصان پیدا میشود و دوم آنکه آنچه مانع از تولد تخم در بدن است خورده شود مثل خوردن زیاده جمادات خصوصاً سکر یا چیزی
 که در آن کفار باشد سوم خوردن چیزی که تخم را از اعضای بدن کشد و کم کند مثل خوردن الی و اسیدها هم چهارم آنکه فی زیاد کرده
 شود و استفراغ بر قسم منزل بدن است چنانکه گفته اند کل منق منک اما قسم ثانی پس اسباب آنهم متعدد اند یکی آنکه در
 زیادتی حرارت غریبه بدنی و حمیات بدن جهل میشود و هم آنکه جمله امراض که در آنها خون دریم از بدن خارج میشود صورت لاغری
 بدن میشود سوم آنکه هرگاه هضم غذا ناقص شود و از آن تخم در بدن پیدا نمیشود لاغری عارض میگردد چنانکه در مرض
 کسپ یا خصوصاً در اطفال چه هرگاه خنادرین حالت میخورد تشنج در معده و اسعای نشان پیدا شده آنچه خورده اند
 در اسهال خارج میشود و در بدن مانند چهارم آنکه آنچه خورده شود در معده هضم میگردد لیکن در معای اثنا عشری هضم نگشته
 در اسهال خارج میشود و این در مرض سرطان پیکر میشود چه درین مرض در معده غذا هضم نمیشود لیکن از پیکر آن
 نایت با صم و سومت پیدا شده در معای اثنا عشری ریخته معین بر هضم دوسومت میشود بسبب سرطان رطوبت
 مذکوره پیدا نمیشود و در معای مذکور نمی آید ازین جهت دوسومت که خورده میشود در معای مذکور هضم نشده و در اسهال

خارج میگردد و در خون منجذب نگردد و از آن لاعرضی بدن حادث میشود بچشم آنکه در معده و اسعاب و هضم شود لیکن بسبب تفتخ
و تفرخ کرد و اسعاب غدا و اسهال نایب شود و در خون منجذب نگردد و از آن بهر حال پیدا شود و این امر وقت پیدا شدن
دیدان شکم میشود و ایضا درین وقت چونکه حرارت هم در بدن زیاد میماند لهذا آنچه تنوم که پیدا میشود بسبب آن که اختصرت
میگردد چشم آنکه در معالجه ناعشری هم هضم شود لیکن تا خون بسبب وجود دفع جریان آن نرسد چنانکه در مرض ناعشری بسبب هم
غده های مکرره و سومات و مجاری کبلی بخوبی جاری نگشته و خون نرسد و در اسهال دفع میشود پس در بدن و اعضا تنوم
نیمانند و از آن بهر حال طاری میشود اما لاعرضی عضو خاص پس آنتم مثل لاعرضی علم از هر دو سبب بگردد و پیدا میشود مثل آنکه کسی عضو
واسطه بود از کار آن باز دارد مثل آنکه از دست که کفایت و بر داشتند و کتابت و از پا کار را در رفتن و از آن تا سال تمام کرد
ترک کند و از آن علامات سرد شده و زخم زاننده و ایضا در نرسیدن بعضی اعضا مثل که زخم در بدن هم در
فرق در شول لاعرضی و معذکاتی از این شکی بگردد و اگر از بسبب ندادند و بسبب نیکه کسی عضوی را بر تابد یا از تخریب شرابان غلیظ
که قدیش از آن میبرد و از آن لغو نکورد یا کسی عضوی را بر تابد و این سازد چنانکه نفعی نمود یک دست خود را بلند کرد و از این
خون بدن نرسد خشک میگردد و اینهم در مرض شاکر نه میشود و اسبب مرضی پس هر گاه در بر سر استخوان طویل مثل استخوان فخذ
و ساق در حالت غمازیری پیدا میشود و فخذ منیر میگردد و همچنین در اخلاص فصل عضوی لاعرضی شود و گاه از نقصان فعل عصب
هم عضو لاعرضی گردد چنانچه در فایض اعضای بجانب خشک لاعرضی شود از علاج اول سبب محدث بهر حال را هر گاه قابل
رفع باشد و در سازند و آنچه بسبب مرض خاص پیدا شده باشد علاج این مرض نماید که باز در آن بهر حال هم زائل شود
و آنچه لاعرضی خاص عضوی باشد در آن اگر ترک کردن که عضو معلوم بهر حال پیدا شد باشد از آن عضو کار بگیرد تا از حرکت
آن باز خون در آن آید و قوی گردد لیکن این بهر حال بدستاری زائل میشود و از او دیدن خون گیاهی در دم و هم مولد هم در دست
آنها هر قدر که هضم شود خوراند پس اگر در معده هضم نشود بر بدن بالنده تا بگذرد مسام جلد در خون و بدن داخل شود و ایضا
ادویه قویه مولد که دم مثل مرکبات آهن از قسم کچک اسیل بالا اگر فرم دیاسیسم و غیره خوراند و امر پاست معتدله فرایند
و در کک قریح اعضا از نرسیدن آب گوشت و غیره در بهر حال یک عضو زاده مفید میشود و خشک فصل بست و موسم
در ضمن مفرط که از بلوغ انگیزی او بی ریشی بضم الف و سکون و او و کسر پای موحده و سکون یا ای نشانه تخمائی
و کسر بین مملد و سکون یا ای نشانه تخمائی کسری ای بندی و سکون یا ای نشانه تخمائی یعنی زیاد شدن شحم
یعنی استبداد که اعتدال سمن و قریبی دلیل صحت و قوت اعضاست و قریبی معتدل مردوان است که شحم در بدن بستیم حصه
بدن و در زمان نشانه هم حصه بدن باشد و چون ازین نسبت زیاد باشد سمن خیر معتدل موسم با اولی سمنی خواهد بود
لیکن با دام که زیادتی سمن با اعتدال نکورد تا حدی رسد که در حرکات بدن نیز از آن دشواری زوال شود و اطلاق سمن مفرط از
میکنند گویا الحقیقت نیز معتدل با وجود باشد تا به کوهی رسد که در راه زخم و شویای شود و در دم کشیدن ضعیف هم رسد

فصل بست و موسم در مریض

از آن

آن زمان سمن مفراط بران صادق خواهد آمد بالجمله افراط سمن و سمن گاهی در تمام بدن عام بود و گاهی مخصوص بعضوی میباشد مثل
 اینکه شکم کسی زیاده سمن میشود لیکن هرگاه فریبی خاص بعضوی باشد پس اکثر در پرده او منظم تخم زیاد پیدا میشود و همچنین
 گاهی در ششمان زیاد میگردد و گاهی در عضوی مثل منی سمنی پیدا میشود و از آن مقدار عضو کبیر و بیه میشود و گاهی در بدن سمن
 سمن معتدل میباشد اما از پرخاش تخم و سمن زیاده میباشد و چون سمن مفراط عام بود پس در آن اگر افراط سمن تخم قلیل است
 تخم زیرا اصل جلد که در ماست در تمام بدن خصوصاً زیر جلد شکم زیاد میشود و اگر سمن مفراط زیاد باشد در جمله عضلات و اندام
 غلاف دل الای عضلات قلب و پرغده های ششتری و بالای کرده و بردوران هم و در شری زمان و بالای سرین ایشان
 هم تخم زیاد پیدا و مخرج میشود و السبب آن گاهی از اثر خاندان بود و گاهی از تاثیر خصوصیت ملک خاص که در آن
 طبیعت زیاده باشد مثل ملک دهنه اکثر کتاخا سمن بوند میباشد چنانکه از خصوصیت ملک امریکه سکنه آنجا طولی است
 و هنر بل میباشد و هم از تاثیر اکثر صفت هم سمن پیدا میشود چنانچه در زمان نسبت مردان سمن زیاده پیدا میشود و خاصه
 بعد شروع شدن سن یا سن اعتبار حیض کسیکه سیمه زائیده اند زیاده فریب میشوند و ایضا از زیاده خوردن اغذیه
 که در آن وسوسه زیاده باشد یا سولد تخم بوند و آن اغذیه آنکه در آن نشاسته و شکر زیاده بوده باشد و هم از زیاده خوردن
 آنکه روانه فریبی پیدا میشود و ایضا از قطع کردن و از بدن بیرون آوردن آنکه فاسل عبارت از ذکر و حصتین است هم فریبی
 زیاده پیدا میشود چنانچه در خصمیان انسان و حیوان انیمنی مشاهده و ظاهر است و گاهی در حالت انیمیا هم تخم و فریبی در بدن
 زیاده پیدا میشود لیکن این تخم زرد رنگ مثل صفرا میباشد و گاهی از خصوصیت مزاج خاص هم فریبی پیدا میشود مثل اینکه کسی
 که استعداد فرست زیاده داشته باشد و از غموم و هموم و آلام روحانی که متراثر میشوند اکثر سمن میباشد و هم از قلت حرکت
 و زیادتی و عث سکون هم تخم زیاد پیدا میشود زیرا که در بدن صرف آن کم میشود اما اینکه از سمن مفراط در بدن که دام که امر پیدا
 میشود پس بدانکه از سمن مفراط حرکات بدنیه غیر میشوند و از ادنی حرکت نیت نفس پیدا میشود و عضلات بدن سمن ضعیف
 اند بعضی آن همیشه ضعیف بود و هم صاحب سمن مفراط غذا کم میخورد و آب زیاد می نوشد و اکثر کم عقل و بلاوت ذهن بران غالب
 میشود و سکون و عث را پسند میکند و از حرکات متفرقه باشد بهر حال خوش مزاج و مقراح و مستحاک میباشد چون سینه گرده
 حیض در آن قلیل می آید لطفه و شکمش کمتر در آید و چنانکه هر که را حیض کم آید کم بار دارد میشود زیرا که او فریبی آن کار خود نمیدهد
 و انجام سمن آنست که اگر معتدل باشد صاحب آن طولی العمر بود و اگر از عنفوان و شروع جوانی سمن شروع شود و بزود
 بعد افراط رسد دلیل آنست که صاحبش در آنجا باک نشود و اکثر صاحب سمن مفراط زیاده از چهل سال زندگانی میکنند و گاه از آنجا
 جوانی شروع گشته بزودی بعد افراط رسد غالب آنست که اندرون شش سال بمیرد و ایضا هرگاه صاحب سمن مفراط را می یا
 مرض دیگر عارض شود از آن زیاده از دیگران متاخری و متضرر میگردد و هر که سمن مفراط میرسد اکثر از انماز قلب
 و ضعیف نفس بپاک میشود و سمن را بسبب ضعف قلب غشی بادی سبب لاج میگرد و بسبب ضعف عروق و اضداد آنهاست

وروم غسبلا برض سکتہ میشود و العلاج اصل مقصود آنست در علاج این مرض که تا تخم از بدن برضی کم شود و برای آن اول
 باید که بتدریج تقلیل غذا نماید و چنان غذا خردانند که در آن روز و عن و دوست نسبت دوست ماکولہ مقدار کم باشد و ہم بقدر کم
 مقدار آب مشروب کم سازند و در اوقات عینہ برای یا صفت فرمایند و وقت شب قریب خواب از خوردن غذا منع کنند و
 عوض آن پنج و زائد اول نهار و قریب شام خورائیدہ باشند با بخله غذای شام و قریب خورائند که بعد از سه چهار ساعت بیدارند
 و خواب کنند و زیادہ از چهار ساعت نخفتن نندہند و شکم آن کم برین بچند نحو یکہ از غمزان آنچه شخم زیر صلبہ شکم و بر پرده او منظم است
 منجذب شود و کم گردد و ازین تدبیر استنباط کرده ناقطان مثلی گفته اند کہ حاصل آن اینست کہ صاحب این مرض ہفت ہشتم
 وادوہن بند و مقرر کلا ساقل اند معنی کم بخوابد و کم بخورد و زیادہ در ریاضت و مشی ماند و ازین تدبیر موسوم بہ تدریج
 عامس صاحبست و از ان سخن مفرط رفع شدہ بعد اعتدال میماند و قوت بدنی و نفسانی برض قوی ماند و مثل دیگر
 تدبیر نقصان بقوی نیر ساند تدبیر دیگر ایجاد کردہ چہرین صاحبست و حاصلش اینست کہ برضی از خوردن شخم بندد و عن
 ہر قسم منع کنند و چنان غذا خورائند کہ بخوبی و سہولت ہضم شود و لاکر پاشنی نیم نیم در ام ہمراہ شیر و آب سادہ آمیختہ و
 دو بار نوشائند و فائدہ اشختر آن با شیر و آب سادہ اینست کہ تا بدو انگلی لاکر پاشنی تبدیل شدہ گوارد و اگر در مقصود
 از نوشائیدن این دوا آنست کہ تا لاکر پاشنی در بدن داخل شدہ با شخم آمیختہ آنرا صابون گردانند چہ از خواص آنست
 کہ ہر گاہ بار و عن بیاپزد و آنرا صابون میگردد و چون شخم بدن صابون گردد شخم از بدن کم میشود لیکن بر این ترکیب
 شان وارد میشود کہ چون لاکر پاشنی را با شیر آمیختہ از سوست لایح آمیختہ صابون شدہ فعلش ضعیف خواهد شد و مقصود
 حاصل نخواہد گردید و جوایش از طرف شان اینست کہ ما با تجربہ ثابت شدہ کہ فعل وای مذکور ازین ترکیب ناقص میشود
 و یوہ اندہ اگر صابون ہم شود در این وقت ہم برای تقلیل سخن مانع خواهد شد چنانکہ اکل صابون ہم برای دفع کردن شخم
 مانع میشود تہر نالت موسوم بہ بان ٹنگل زخم است بفتح بای موسومہ دسکون الف و فون و کسہ تہای ہندی
 و سکون فون و کاف فارسی و کسہ الف و سکون زای ہجر و ہمست منوب بسوی بان ٹنگ صاحبست کہ بسیار سمین دند
 و در وزن دو سن و بست و یک آنرا بوزند و قامت شان قہر بیخ منتا بودہ و ازین تدبیر شخم ایشان کم شدہ
 بود و این تدبیر متعلق با سلاح غذاست فقط حاجت بریاضت و بیداری و غیرہ ندارد و صفتہ اعلیٰ منع کنند کہ برضی
 نان دزد و شیر و شکر و بیر شراب و شوربای لحم واکو و باقلا و کرسنہ نخورد و بجای آن این غذا را بخورد مثلاً وقت
 نواخت نہ ساعت از روز لحم بقریا منان کہ از چربی پاک باشد گرفته آنرا بطور کباب بر آتش بریان کردہ از ان جلا
 بیخ اولش گرفته بخورد ہمچنین لحم کبک طیل اشخم بر آتش بریان کردہ بخورد و بعد از آن یک پیالہ آب بطبوخ چای بنوشائند
 کہ در ان شیر و نبات نباشد یا نیم اونس سبک یا یک اونس غمزان ڈبل بریان بخورائند و بعد از آن ہم یک پیالہ آب بطبوخ
 چای مذکور بنوشائند ایضاً لحم کبک قلیا اشخم بریان یا لحم مرغ یا لحم منان بریان ہمراہ کد ام مزہ کہ سوای آن نباشد

و کسہ تہای ہندی

وسکون مای شفاة تخمائی و فتح کاف و سکون لام یعنی هلد کوهک تنگ نامند و آن طبقة بالای جلد بی حس معرود است زیرا که
 در آن حس و حیاط نیست و زیر این طبقة طبقة دیگر است و آن غلیظ بود و این طبقة لطیف است اگر نری در ما قطع دال مملکت
 و سکون مای مملکت و فتح نیم و سکون الف که گویین و دیگر کاف و ضم مای شفاة تخمائی و سکون و او و کسر مای
 هندی و سکون سین مملکت و او و سکون مای شفاة تخمائی و فتح رای مملکت و سکون الف یعنی جلد اصلی نامند و در این
 مملکت اصلی غده های مولد عرق که آنرا بلغت انگیزی شود و پس گلا نده بلغم سین مملکت و سکون و او و فتح دال مملکت هندی سکون
 رای مملکت و کسر الف و سکون مای موحده فارسی و فتح رای مملکت و سکون سین نامند و گلا نده یعنی غده و مجموع آن یعنی
 غده مولد عرق است و هم درین طبقة گله های مولد شعریه که آنرا بلغت انگیزی فانی کل قطع و او سکون کسر مای مملکت سکون مای
 نامت جو درین گونا اصول شعریه است و هم غده های مولد ششم که آنرا سبب عیش گلا نده یعنی غده مولد سوس است بلغت گلیزه
 میگویند یافته میشوند و طبقة بالای بلغم وقت نشتر و دو تا دیده میشود و هم هرگاه از نهادن پیشه پیش گس بر جلد آبله پیدا
 کرده شود یا از انداختن آب گرم آبله پیدا شود و آنرا قطع کنند توی بالای آن زائل شده توی زیرین آن که بسیار باقی
 است زیر آن بر اصل جلد باقی مانده دیده میشود و این توی تریق که غشای بسیار نازک است سطح خارجی خود رطوبات غلیظی
 خود را از اصل جلد کشیده گرفته سیدهای طویل پیدا میکند و از آن توی خارجی که از پیدا شدن آبله زائل شده بود باز پیدا
 میشود و این طبقة خارجی جلد اصلی را از رسیدن دذایا و آفات و قایم میکند و اینها سبب این طبقة خارجی است و چون جلد
 اصلی رطوبات اندک تحلیل میشوند و جلد در بدن مطلقا در جانب انسی آن لطیف است و در جانب حشی بدن غلیظ است
 هم بر کف است با چیلد غلیظ است و جلد کف با از کف دست اغلیظ و خوش است و طبقة جلد اصلی هم دو تا است توی بالای
 آن در بلغت انگیزی پاپلی آری یا قطع مای موحده فارسی و سکون الف و کسر مای موحده فارسی و سکون لام و فتح
 الف و کسر مای مملکت و سکون مای شفاة تخمائی و کسر لام و فتح مای شفاة تخمائی و سکون الف و مای مملکت یعنی توی حس دارد
 و هم مشابه به غده هندی نامند بلکه در آن جای صورت آن یافته میشود و توی زیرین آنرا گوییم یعنی جلد خاص نامت زیرا که
 آن اصل جلد است و آنچه از جلود حیوانات گرفته از آن کفش با و موزه و دفنی های کتب درست میسازند همین توی زیرین
 طبقة ثانیه و اصلی جلد است و این بسیار صفتی و غلیظ و در آن کوه هر چه بیشتر غشای طویل است
 با نخای مختلف در ساخت آن آمده اند بعضی طویل مستقیم و بعضی مویب و هم چنین ریشیه های عضلات بی اعتباری بود
 میباشد خصوصا جای که موها بر جلد بدن زیادند این ریشیه های عضلات آنجا زیاد میباشد و لهذا هرگاه استیلا می رود
 رطوبات بدن زیاد میشوند و از آن درین ریشیه های عضلات تشنج واقع شود و موها بر جلد بدن ایستاده میشوند و زیر این
 طبقة غشای خانه دارد است که در آن شحم زیاد میباشد و هم مذکور غده های شعریه مذکور شد بدانند
 و این غشای خانه را که در آنجا پسته موزن است از ریشیه های غشای که همه آنها یعنی کعب میباشد و چون از تقاطع

صورت میلای طویل

۱۹۱

صورت میلای طویل

آنجا خانه با در آن پیدا میشود که از آنرا به غشای خا در نام کرده شده و هم درین غشای خا های شرابین آورده و هم با
 و کم فاکس یعنی مجاری آب برنده هم بسیار اند و این همه ریشه با ازین غشای خا تو می خارج می اصل جلد که موسم به پای آن غشای خا است
 می رسند و بند ریشه این ریشه با اصل جلد می رسد و از آن خون و آب در بدن باز می رود و بر پای آن ریشه با یعنی از ریشه با
 مشابه به جلد می کشد که در طبقه خارجی جلد اند از مشابهن و آورده آب جاری میشود و این آب خون میباشد پس این
 آب را اپی درمس یعنی توی داخلی طبقه اولی جلد میگرداند از آن سطح خارجی خود سیل های طویل مورب پیدا میکند و از آن
 توی بالای این طبقه که عدیم اکس و الحیات مست پیدا میشود و در سطح داخلی اپی درمس در ساکنین بلاد پیش و هم یک
 زیاده رنگدار از رنگ خاص پیدا میشود و چون در رنگ بر توی خارجی آن می رسد که رنگ زائل میگردد و زیرا که اینجا
 بسبب هوا خشکی زیاد است پس این رنگ باقی می ماند بخلاف سطح داخلی اپی درمس که در آن سیل های طیب اند و بسبب طوبت
 آنها رنگ مذکور بر حال خود محفوظ میماند و این هم از قسم اپی درمس است و مو با هم مشابه با اپی درمس اند فرق است که سیل
 اپی درمس طویل منحنی و مورب میباشد و سیل ناخن طویل مستقیم بود و چنانکه اپی درمس بر پای ریه یار میباشد همچنان
 ناخن هم بر آن میباشد و چون که قدری جلد بالای ناخن آورده ازین بسبب حالت منکشف میشود اما چون جلد بالای ناخن
 دور کرده بیند صاف ظاهر میشود که اپی درمس ناخن با اعداد و چونکه برای ناخن نخ و حسد و کناره که آنرا از ناخن
 گویند است و آن در انگشت زانند میباشد و تحت جسد آن که اپی درمس است سخت و کثیر الدم بود لیکن قریب به آن
 اپی درمس است رقیق القوام و قلیل الدم است لهذا رنگ ناخن قریب به خود زیاده سفید میباشد همچنین هر قدر که از
 انگشت زانند میشود زیاده سفید میگردد و بسبب نبودن خون زیر آن و چون اپی درمس در اصل جلد و غشای خا دار و در
 رفته از آن باز شایع با یک شده بیرون می آید شعری است و آنرا شعری می گویند و برای شعری هم جسمی جسد و سر
 و منعی میباشد و منعی آن در غشای خا در اید اصل جلد میماند و حسد آن در خطبه یا گوی که در اپی درمس بود میباشد و چون
 مورد میکند منعی آن بر می آید بلکه اپی درمس جا نیکه ملائم است و منعی شعری همراه آن خود گسسته می آید و منعی شعری
 بجای خود باقی میماند و از آن رسته باز بالای جلد می آید لهذا بار بار گسسته و بار بار پیدا میشود و در سپوی گوی که
 که در آن شعری پیدا میشود در اکثر مقامات بدن فده های مولد دسومت اند که سرای مجاری آنها درین گوی شعری باشد
 و درین گویا طوبت خود را میزدند و آن همراه مو با بر جلدی آنها ماضی مقامات مثل بالای انف و خسای ستری
 مجاری این غد و تا جلد رسیده اند و خود طوبت را بر جلد میزدند اما غده مولد عرق پس اصل آن در غشای خا در
 میماند و سر مجری آن تا اصل جلد طبقه بالای آن رسیده و خود طوبت خود را بر جلد میزدند و بر کناره پاک غد مولد
 دسومت زیاده عظیم و کثیر میباشد که مثل آن در دیگر اعضا کثیر یافته نشده اند و از متورم شدن این فده ها بر پاک
 چشم ورم موسوم به شعیره پیدا میشود و فائده این غد و آنست که تا دسومت را پیدا کند و بسبب آن جلد ملائم مانده و غده

کذا مورب و منحنی

کذا مستقیم و طویل

مولد عرق فائده اش آنست که با خراج مالیت و غیره خون را صاف میکند و چون بذریعہ عمل گیمیای امتحان عرق بدن
انسان کرده میشود از آن ظاهر میشود که در آن آب است و در صورت است و ایستد استیک یعنی ایستد سحر و ایستد پرتک
یعنی آنچه ایستد که در زیاده یافته میشود و قاز رنگ ایستد که در مورچه سیاه بود و چنانکه سحر سیاه است دیوریکه و دیوریکه خالص میشود
و چیزی از جنس کبابه و آن مرکب است از سودیم کلوراید یعنی نمک و پتاسیم کلوراید که مرکب است از فاسف و سلفیت و
پتاس و سودیم اوهیم قدری نیرم او کسایید یعنی آهن و کاربانیک ایستد پس این نیز شکرند که یکی از آن مرکب است یعنی
قسم کما شکر مغزانه و غده های مولد عرق در جلد بدن بسیار اندک نموده را یکجا کرده عصبوی سازند از کوزه کبیر
در مقدار موجود شود از امتحان ثابت شده که در مدت است و چهار ساعت این غده باز یافته از دو نیم پوند لطوبات
و فضول از خون اخراج میکنند و عرق بر دو قسم است یکی لطیف که وقت سکون عجد و اعتدال هوا مثل بخار و هوا
لطیف از بدن بر آید و پیوسته داخل میگردد و مالیت و رطوبت آن محسوس نمیشود دوم غلیظ و کثیف که وقت حرکت بدن
یا از حرارت هوا یا از پوشیدن لباس تار از بدن خارج میشود و آن چنان که کثرت می آید که رطوبت آن بر بدن بی ثبوت
و متناهی و حسوس میگردد و در حال سکون جسد چیزی صلیق مثل موم جامه یا سنگ بر جلد بدن که خشک یا بس باشد تا
دیروز نمند بعد برداشته برینند زین بر جلد عرق یافته میشود و پیش آنست که آنچه بطور بخار مائیت لطیفه خارج
میشود و بسبب جسم حاجب از داخل شدن در هوا منوع شده تمتع میگردد و از آن رطوبت محسوس میشود و صورت آب
ظاهر میگردد و ازین جا رسیده که در باب رقی چون ماگزید و ایلیانید بر محل زخم کشی که آنرا مایه گویند چسبیده تا دیر
از مع از باد و مشت برقی دارند و همه را در ظرفی که زیر رنگ مچم میگردد و ساینه کشیده میگویند که این خاصیت این سنگ زخم را
آن جذب شده ولی الودت سبب آن همان میباشد که گفته شده و ایضا از منافع جلد آنست که بذریعہ آن ادویه
و مائیت و ده نسبت در بدن رفته و زین داخل میشود و دلیل بر آن آنست که در امتحان چون چلپاسه و صفادع را در محل ایس
از آن جو شش زمین پیدا میشود چنانکه از مالیدن بزودی دعوی مذکور در غده های مولد عرق و مولد سوست
رفته و بهم بد ریاه اصل جلد و چون داخل میشود و بهم دلیل بر آن آنست که در امتحان چون چلپاسه و صفادع را در محل ایس
داشتند برده لاغ و خشک شدند و خون زنب چلپاسه لاغر مذکور را در آب داخل کرده امتحان کردند بذریعہ چلپاسه
زنب آب در پش چندان داخل شد که چلپاسه مذکور رفرفه و بانضارت شد و همچنین چون از محل ایس در محل طب
چلپاسه و صفادع لاغر شد با داشتند رفرفه و شفیع شد و نیز چون صفادع را از محل ایس که در آن خشک و لاغر شده بود
بر آورده این بند کرده در آب انداختند رفرفه شد و ازین بجوئی ثابت میشود که آب از راه جلد هم در بدن میرود و اکثر در
دریافت میگرد و وقت شدت مائیت غسل کرده میشود و از آن خشکی سا که میگردد و برین بنیاد علاج کرده میشود و نفع آن
ظاهر میگردد و مائیت که در مائیت یا در هم دیگر در میان و جلق یا مرئی معده میباشد که بسبب آن داخل گردد غذا

لا
فوقه
باز
نیم
سوسه
سکون
دارد
کسایید
سکون
نصفه
نصفه
سکون
سکون
سکون
سکون
سکون
سکون
سکون

و آب در معده ممکن نبود آنرا شور بای طعم و آب یا شیر و آب می نشاند تا بپذیرد جلد آب و غذا در خون داخل شود و آنرا
تغییر تسکین می شود و بر همین بنیاد در غن جگرهای و دیگر ادهان مرطبه بر جلد بدن میمالند و از آن بدن را فایده و ترطیب
حاصل میشود وقتیکه اکثر نگردد اول در تقسیم امراض جلدیه بر آنکه اطباء متاخرین انگلستان تحقیق امراض جلدیه بسیار
سعی فرموده اند و برای امراض جلدیه جناس چند قرار داده اند که تحت آن دیگر انواع و اقسام یافته میشوند مثل
طوائف که در هر طائفه افراد چند میباشند و هر جنس یا طائفه را باسم خاص موسوم میسازند و اینجا اسمای اجناس امراض مذکور
موافق لغت انگریزی نوشته میشوند من بعد هر گاه بیان تفصیلی هر جنس مرض کرده خواهد شد اسمای عربی یا فارسی امراض مذکور
که گفته شد در هم نوشته خواهند شد ان شاء الله تعالی بدانکه جنس اول از امراض جلدیه مرض انگلیس است یعنی سحرخی
که بسبب بدن خون در جلد پیدا میشود و گاهی همراه آن قدری ورم هم میباشد و مقدار جلد کثیر و غلیظ میگردد و بسبب آمدن
بیشتر یعنی آب خون در جلد و این آب از عروق صنوبر برآمده در جرم جلد منع میشود و گاهی سحرخی تنها میباشد و اجتماع این
آب در جلد نمیشود و این مرض بر سه قسم است اول ازیری ثبوتا دوم روزنی اولاً سوم آنریکات ایریا دوم از امراض
جلدیه و آنریکات یولی است یعنی سبب آنکه آنرا با گویند و تحقیقش این است که درین مرض آب خون در میان هر دو طبقه جلد
و بسبب آن پی در پی از اصل جلد که در آن است بسبب مداخلت آب مینماید و در آن برنج قسم است اول آنریکات ایریا دوم
بر پشم سوم آنریکات ایریا این چهارم پنجم و ششم سوزانهاست جنس نهم امراض جلدیه پس چوبلی است و آنهم بر صورت آبله
میباشد لیکن بدان بجای آب ریم بود و در آبله آب میباشد و اینهم بر چهار قسم است اول آن پتالی گو دوم آنریکات ایریا سوم آنریکات
چهارم روفیا پنجم چهارم از امراض جلدیه پیچولی است یعنی ورم جلد که در آن فقط سختی و صلابت بود و ریم و آب نباشد و آن
بر دو قسم است اول لای کن دوم پورای گو جنس نهم مرض آنسکوی می است و آن است که در اصل جلد قدری ورم
حار پیدا میشود و مقابل آن در طبقه خارجی جلد قدری غلظت و خشونت پیدا شده مشابه به طسه سمک میگردد و بعد چندی آنچهارم
جلد بطور فلسه یا سبوسه شده ساقط میشود و از زیر آن اصل جلد سرخ نمایان گردد و باز بالای آن در طبقه خارجی
خشک نشسته و فلسه پیدا شود و باز ساقط گردد و آن بر سه قسم است اول سوزانی آوژ و دوم پترای که از سوم آنریکات ایریا
دورین هر سه قسم فلسه و سبوسه از جلد جدا میشود جنس دهم امراض جلدیه پیچولی است یعنی سختی که در اصل جلد درق میشود
و آن بر دو قسم است اول لوس دوم مونس که جنس نهم امراض مذکور تا کیولی یعنی متبدل شدن لون جلد است و آن
شش قسم است اول آن لیس دوم این تالی گو سوم لای گو و در ماه پنجم پنجم ششم پیچولی
جنس نهم امراض جلدیه پارانستی سالی است و آن امراضی هستند که بسبب اعل شدن اجسام خاص حیوانی یا نباتی
در جلد پیدا میشوند و آن بر پنج قسم است اول آنریکات ایریا دوم لای گو و کیولی و این بر دو حیوانی اند سوم فوش چهارم متشکلات
پنجم پینیا و درین اقسام بسیار اند و این هر سه قسم نباتی میباشد جنس نهم امراض جلدیه پیچولی است و آن وقوع

تغیر سے درجس کہ بسبب ریشہ پای حسب مس کہ در جلد اندوختن میشود و ان بر سه قسم است یکی پائی پزائیشیز یا یعنی زبلاہ
شدن جس دوم آن لائیشیز یا یعنی کسی جس سوم پزوزیش و آن حکمہ است کہ در جلد معلوم میشود فقط جلدش ہم از امراض
جلد پائی پزوزیش یا است یعنی جابجا غلیظ شدن جلد و آن بر پنج قسم است اول قریش یعنی باور و سکون رای امله و تا
ہندی و سین ہمسلمہ دوم کارش سوم گئی گلاہ چہارم (سکون) و پنجم قائمی بر وقتا حکمہ دوم
در قسم امراض شہرہ کہ شعرو ناخن ہم از جلد اندوختن ذکر امراض ہر دو بعد ذکر امراض جلدیہ مناسب معلوم شد
سدا انجا ذکر کردہ میشوند قسم اول زامراض شہرہ زیادتی موہاست برہن تنوآن بر دو قسم است قسم اول آنکہ موہادری
معاومثل جلد اس زیادہ پیدا شوند و آن باسم عام کہ ہر سونی ریش است نام کردہ میشود قسم دوم آنکہ در جایی کہ ریش
سوا آنجا غیر متاد بود موہا بکثرت بروند و آنہم اگرچہ ہر سونی ریش یعنی زبلاہ موہاست لیکن آنرا باعتبار محل وقوع یعنی
یا تیرہ ریش یا موکل ہم نام کردہ شود قسم دوم آنو پیشیا سوم کان کہ یعنی ریش یعنی سفیدی موہا چہرہ سانس گوز
کلمہ سوم در بیان اقسام امراض اطفال یعنی ناخن و وہ ذکر آن ہم در کلمہ دوم مذکور شد قسم اول آنو تکیا یعنی
دوم حار اصل ناخن قسم دوم پیشیا قسم سوم شوزیزہ قسم چہارم پائی پزوزیش یعنی قسم پنجم آرونی است ہنگام فصل دوم
ہیجان کہیں آن عطا کہ الف سکون پای نشاہ تختانی و کاف و سین ہملہ و فتح الف و سکون تون و کسر تہای مثلثہ و فتح ہیم تہای
ہندی و سکون الف یعنی سرخی جلد است یعنی برنگ گلبرخ سرخ شدن جلد و این را در عربی حرمت گویند و ان بر سه
قسم است اول پزیش یا کلمہ الف و سکون پای نشاہ تختانی و کسر رای ہملہ و سکون پای نشاہ تختانی و کسر تہای مثلثہ و سکون
پای نشاہ تختانی و فتح ہیم و سکون الف یعنی آمدن سرخی بر جلد و این در مواضع مختلفہ از جلد بدن مثل چہرہ و صدر و
پدین و ر جلین وغیرہ یافتہ میشود بسبب زیادہ آمدن خون درین مواضع و درین مواضع گرمی نسبت دیگر جلد صحیح زیادہ
پیدا شد و چون انگشت دست بران نہادہ غمز کنند سرخی مذکور زائل میشود و باز عود میکند و اپری تہا خاص ہیں است
و درین قسم حمی نیباشد یا قلیل بود و انجام این مرض بہتر میباشد التلب سبب حقیقی آن ازیت ریشہ و حسب سہمی جنگ بود
کہ بسبب ازیت آن عروق وسیع شدہ زیادہ خون لہجای آید و مجتمع ماند و از اسباب حینہ آن رسیدن حدت و گرمی
آفتاب است کہ بسبب آن بر وجه و پدین سرخی پیدا میگردد ہم رسیدن سردی در بلاد بارودہ کثیر الشرج است و آن علامتہ
بر الف و پدین در جلین پیدا میشود و گاہی وقت بروز دندان در اطفال ہم از کثرت اصلکاک جلد چاکہ در جلد اطفال
و اطفال خاص سان پیدا میشود خصہ ما برگردن و بالای شکم و کتف ان اینہا متاہد میشود و ایضا از پو شیدن لباس عار مثل
فلائل خصوصاً بر گاہ لامس جلد باشد و ہم از گردن خشرات مثل کبک و شبہ و ساس وغیرہ و ہم از احتباس مضمین عورت
و ہم از خوردن غذای ناموافق کہ مودہ ہضمی باشد این حالت پیدا میشود و العلالمات در کدام کہ نام تمام از جلد سرخے
نما بر میشود و گاہی درین سرخی بہر سبب رسیدن سردی باشد قدری سیاهی ہم یافتہ میشود و درین قسم اپری تہای حمی

در امراض

ورم نمیشد یا بسیار قلیل بود آب هم درین قسم از سرخی مذکور جاری نمیشود و یکس وقتیکه در کس ران یا حالب اطفال خرد
یا اشخاص سپین پیدا شود و بسبب اصطکاک نوبت به پیدا شدن ورم رسد البته قدری آب بصورت میوس یعنی بلغمی
جاری میشود و درین وقت اگر علاج و تدابیر آن نکرده شود مثل روای آبله انگیز این هم زخم پیدا میکنند با جمله سوای این
مواضع در جاهای دیگر که سرخی بر جلد پیدا میشود بعد ظهور خود و گدازستن چهار پنج روز این سرخی زایل میگردد و جلد آنجا
سبوسه گشته میریزد و جلد ثانی بجایش پیدا میشود و باید دانست که معضیر کتب طبها قسم کثیره برای این مرض باعتبار
اسباب پیدا و مقرر کرده اند در نوشتن تفصیل مذکور بطول قلمه نیست لیکن قسمی از آن است که بدان کثیر و بزبان اکثر
عارض میشود و علت آنگریزی آنرا از سرخی میخوانند و در مضمون آن سکون عاود و منم دال هندی و سکون عاود و فتح زانمی
و سکون میم که یعنی عقده و غده استخوان است و میماند و چون که درین قسم بالای جلد بزوات استخوان خصوصاً ساق پا و
شوان یافته میشود و در آن ارتفاع و سختی هم در جلد یافته میشود و لذا آنرا باین اسم موسوم ساخته و بسبب درین قسم
اکثر روایتیم و انیمیا جمع میباشد و درین قسم بالای جلد استخوان قهری ارتفاع و سختی و سرخی و درخشندگی معلوم میشود
زیرا که در آن غشای خانه در و ریشیه در بالای استخوان هم قدری متورم میشوند و همی هم درین قسم یافته میشود و چون
آنرا غمزه گویند در آن دو هم معلوم میگردد پس بسبب درد و جوی و درخشندگی مردمان گمان میکنند که در آنهم ریم پیدا خواهد
ولیکن بدان هرگز ریم نمی افتد بلکه چنانکه از رسیدن صدمه بر وجه عروق صغیر زیر جلد متوق شده خون زیر جلد گت
میگردد و از آن ورم و سیاهی پیدا شده بعد آن حالت رزویوشن پیدا میشود و چنین در اینجا هم حالت رزویوشن پیدا
میشود و ریم پیدا نمیکرد و السلام اول برغ سبب کوشند مثلا اگر از رسیدن حدت آفتاب باشد از آن احتراز
نمایند و اگر کافی نشود و بعضی بجز آن طلا سازند یا اوکساید آن رنگ بران باشند و آنچه از رسیدن سردی پدید آمده
در آن اول از پوشیدن لباس حار و داستانه و جوارب جلد پندارند و صواب و در آنجا که ریم باقی از کافور آب حلو طلا سازند
یا کافور یک کرده بر آن باشند و آنچه از اصطکاک جلد حادث شده باشد در آن محل اصطکاک را اول از آب میگویم بنشیند
بعده از رومال طلا تم که کشته شده باشد مایت را جذب و خشک کرده اوکساید آن رنگ یا رنگ کار بناس بر آن
باشند و این وقتی بایر که آب از آن جاری باشد و اگر محض حمرت باشد بر آن خاکستر اودن سوخته یا اراروت یا سید
کنیم یا سید جوار امر یا سفید کاشغری یا اوکساید آن رنگ خشک بران باشند تا بسبب آن اصطکاک واقع نشود
اینجا العجب بسبب لایق است که بسبب نراس چهل گرین پنبای سببش نیم درام مدرو عن و از این که یک او این باشد
خوب حل کرده بر جلد اقسام حمرت طلا سازند و خاصه در اطفال اشخاص همان طکر کردن این دوا بسیار مفید است و آنچه
از پوشیدن لباس حار بود در آن تبدیل لباس نمایند و آنچه از گزیدن حشرات بود در آن حفظ از گزیدن حیوانات نمایند
و آنچه بسبب احتباس حقیق بود در آن تدبیر اجرای آن نمایند و آنچه از خوردن اغذیه ناموائف باشد در آن اغذیه چیده